

مقام انسان در ادبیات با نگرش به قرآن مجید

دکتر محمد مهدی مظاهری*

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

(تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۱۶، تاریخ تصویب: ۸۹/۸/۱۱)

چکیده

آیاتی در قرآن مجید راجع به «انسان» آمده که (اختصاص به خلقت یا انسان اول ندارد و) شامل همه انسان‌ها و موجودیت انسان بر اساس مشی و اراده خداوندی می‌باشد؛ همچنانکه نمونه‌های فراوانی در مثنوی مولوی و یا آثار نظامی گنجوی از این جهت وجود دارد. اطلاق واژه «انسان» به خاطر آنست که گرفتن او با دیگران، برای ادامه زندگی اجتماعی است، چرا که بدون برقرار کردن این ارتباط انسانی، قادر به ادامه حیات نمی‌باشد. حق تعالی موجودی به نام انسان آفرید که جامع تمام نیروهای ظاهری و باطنی، مادی و معنوی، ملکوتی و ملکوتی است. هر صفت و هر خاصیتی که در طبیعت و ذات یک انسان وجود داشته باشد به طور طبیعی در طبیعت تمام انسانها یافت می‌شود. بیشترین مضامینی که در نیل انسان به حقیقت و عدالت در ادبیات فارسی آمده (مفهوم اصلی و پیام موجود در آنها) از قرآن مجید اخذ شده است. انسان به هر اندازه که به صفات خداوندی متصف شود به همان اندازه به خالق واحد نزدیک شده است.

واژه‌های کلیدی:

آدم، انسان، قرآن، ادبیات، خداوند.

*. mmmazaheri@hotmail.com

مقدمه

قرآن مجید، انسانها را به اعتبار صفاتی که دارند؛ متمایز می‌کند ولی به اعتبار صفت انسان بودن، هیچ انسانی را با انسان دیگر متفاوت ندانسته و به همین دلیل خطاب حضرت خداوند در قرآن مجید «یا ایها الناس» است. بنابراین خداوند هر صفتی را که در وجود یک انسان قرار داده باشد در وجود همه انسانها یافت می‌شود. اما انسان به اعتبار جهد و تلاشی که برای نیل به صفات عالی از خود بروز می‌دهد دارای تفاوت می‌گردد. این تفاوت می‌تواند در ایمان، عشق به خداوند، و حصول صفات دیگر از جمله عقل، دانش، دانایی و عناصر دیگر باشد. بنابراین خداوند در ذات انسانها، هیچ تفاوتی قرار نداده است. (در اینجا معصومین داخل در بحث ما نمی‌باشند).

اینکه انسان در همه عمر خود تلاش می‌کند تا در تمامی امور زندگی ارتقا یابد، حاصل همین تفکر است.

ما هم در اجتماع خود به اعتبار صفاتی که ماهوی نبوده و بر انسان عارض می‌شوند تفاوت می‌گذاریم. البته در کل مخلوقات، بیشترین توجه در قرآن مجید به انسان شده‌است. همین سیر مفهومی در شعر فارسی خاصه در مثنوی مولوی و آثار نظامی هم جاری است.

بنابراین در حیطة اخلاق انسانی، آن گونه از افعال طبیعی انسان مانند خواب، خوردن، گرسنگی و تشنگی وجه مشترک با همه حیوانات دارد ولی در جایی که صفات انسانی، یعنی همان صفاتی که خداوند در گوهر انسانی نهاده مطرح می‌گردد وجه تمایز انسان با حیوان مشخص می‌شود. برای مثال انسان برای انسانی دیگر همدردی می‌کند و یا انسان قوه مدنیّت دارد و یا بد را از خوب تشخیص می‌دهد؛ یعنی ممیّز است. در حالیکه چنین صفاتی در غیر انسان وجود ندارد.

خلقت انسان

و بَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ^۱ (السجده / ۷) إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ^۲ (الصفات / ۱۱)
 وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ^۳ (فاطر / ۱۱) و جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ^۴
 أَفَلَا يُؤْمِنُونَ^۵ (الانبیاء / ۳۰)

از آیات یاد شده چنین استنباط می‌شود که آغاز آفرینش انسان برآمده از خاک و آب است. در حقیقت همه مواد غذایی که تبدیل به نطفه و غلقه^۵ و مضغه^۶ و جنین^۷ و سپس به سوی تکامل سیر می‌کند و مبدل می‌گردد به طفل، صبی، یافع، مُراهق، شاب^۸، کَهْل و شیخ^۹ و هَرَم^{۱۰} که همه از خاک است و آب. آیات یاد شده که در توصیف و تعریف آفرینش انسان و دیگر موجودات زنده آمده است، شامل همه انسان‌ها در طول عالم هستی است. این موجودیت انسان محصول مشی و اراده حضرت خداوندی است. انسان را زمانیکه در مسیر اعتلا قرار می‌گیرد. چنان با عظمت یاد می‌فرماید که به او خلیفه و جانشین خود لقب می‌دهد. بنابراین انسان از جهت توانمندی مبتنی بر عقل و قدرت تصرف در کائنات، سرآمد مخلوقات به حساب می‌آید.

۱. و خلقت هر انسانی را از خاک آغاز نمود.

۲. ما آنها (انسان‌ها) را از گل چسبیده آفریدیم.

۳. خداوند شما را از خاک بیافرید و سپس از نطفه.

۴. و هر چیز زنده‌ای را از آب برآوردیم؛ آیا ایمان نمی‌آورید.

۵. علق و العلقه: خون بسته شده، کرم‌های ریز آویخته، زالو، جمعش علق (خلق الانسان من علق) (رضایی،

۱۳۶۰: ص ۱۶۰). همان: ص ۲۲۱.

۶. مَضْغَة: (المَضْغَة: پاره‌ای گوشت که در دهان جویده شده باشد). (فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مَضْغَةً ۱۴/۲۳۰) همان: ص ۲۴۳

۷. هر چیز پوشیده یا ناپیدا (بچه تا زمانی که در رحم باشد جنین نامیده می‌شود).

۸. یافع: نوجوان ۱۲ تا ۱۵ ساله / مُراهق: ۱۴ تا ۱۸ ساله / شاب: مطلق جوان

۹. کَهْل: (الکَهْل: بزرگی - میانه سالی، سالهای بین جوانی و پیری. يَكَلِمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا ۴۶/۳۰) همان.

۱۰. هَرَم: ناتوان و ضعیف در عین کهولت.

تو پنداری که تو کم قدر داری تویی کز هر دو عالم صدر داری
دل عالم تویی در خود مبین خُرد بدین همت توان گوی از فلک بُرد
چنان دان کایزد از خلقت گزیده است جهان، خاص از پی تو آفریده است

(نظامی، خسرو و شیرین، ص ۸۶)

در بیت‌های یاد شده، نظامی به جانشینی و خلیفه‌الهی انسان اشاره دارد. او مکرر از پایگاه و منزلت انسان با تعبیر گوناگون سخن به میان آورده است :

بالای فلک ولایت توست هستی همه در حمایت توست
در قامت خود ببین فلک‌وار پس قیمت خویشتن نگه‌دار
بر پایه قدر خویش نه پای تا بر سر آسمان کنی جای

(نظامی، بی‌تا، مخزن: ۲۱۴)

همین مضمون در شعر حافظ وجود دارد :

تورا ز کنگره عرش می‌زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

(حافظ)

خلقت وجود انسان از شگفتی‌هاست. سلول‌های متعدد و فراوان، وظایف مختلفی را در عهده دارند که از آغاز تولد تا فرجام عمر به یک منوال‌اند. ولی حسب چگونگی به‌کار گرفتن اعضا، سلول‌ها رشد می‌کنند. در صورتیکه بیکار بمانند از رشد باز می‌ایستند در حالیکه برای رشد بی‌نهایت قابلیت دارند : (موسوی غروی، ۱۳۸۴: ص ۱۲۶)

جوهر صدقت خفی شد در دروغ همچو طعم روغن اندر طعم دوغ
آن دروغت این دم فانی بود راستت آن جان ربائی بود
سالها این دوغ تن پیدا و فاش روغن جان اندر آن فانی و لاش
تا فرستنده حق رسولی بنده‌ای دوغ را در خمیره جنباننده‌ای
تا بجنباند به هنجار و به فن تا بدانم من که پنهان بود من
از برای دفع تهمت در ولاد که نژادست از زنا و از فساد
جنبشی بایست اندر اجتهاد تا که دوغ، آن روغن از دل باز داد
روغن اندر دوغ باشد چون عدم دوغ در هستی برآورده عَلم

آنکه هستت می‌نماید هست پوست و آنکه فانی می‌نماید اصل اوست
 دوغ، روغن ناگرفته است و کهن تا بنگرینی، بنه، خرجش مکن
 هین بگردانش به دانش دست دست تا نماید آنچه پنهان کرده است
 زانکه این فانی دلیل باقی است لابه‌مستان دلیل ساقی است
 روغن اندر دوغ پنهان می‌شود هرچه می‌سازی تو اش آن می‌شود

(مولوی، ۱۳۶۵، دفتر ۴: ص ۴۰۴)

شعر مولوی مبین روح حیوانی است که من تمثیلی از دوغ است و جان روغنی که در آن دوغ پنهان است.
 به قول متنّبی:

ولم أرفى عُيوبِ النَّاسِ عَيْباً كَنَقْصِ الْقَادِرِينَ عَلَى الْتَمَامِ

(المتنّبی، ج ۲: ص ۳۷۰)

در عیوب مردم عیبی را ندیدم همچون نقص آنها که می‌تواند مایه کمال باشد. (ولی از خود کوشش و تقلائی بروز نمی‌دهند.)

آن منافق مشک برتن می‌نهد روح را در قعر گلخن می‌نهد
 بر زبان نام حق و بر جان او گندها از کفر بی‌ایمان او
 طیبات آمد به سوی طیبین مرخبیشین را خبیثات است هین
 کین مدار آنها که از کین گمرهند گورشان پهلوی کین داران نهند
 اصل دوزخ کینه است و کین تو جزو آن کلّ است و خصم دین تو
 چون تو جزو دوزخی هین هوش دار جزو سوی کلّ خود، گیرد قرار
 ورتو جزو جنتی ای نامدار عیش تو باشد چو جنت پایدار
 تلخ با تلخان یقین ملحق شود کسی دم باطل قرین حق شود

(مولوی، ۱۳۶۵، دفتر ۲: ص ۱۱۱)

مفهوم واژه انسان

وجود الف و نون در آخر کلمات لغت عرب، در صورتی که اضافه بر اصل ماده باشد دلیل بر شدت مصدر و غیرمصدر است. در قرآن مجید به اعتبار مقام و صفات و اخلاق و اعمال «حیوان ناطق»، اسم‌هایی معین شده که مشهورترین آنها «انس و انسان است»، «بشر» و «بنی آدم» است. (موسوی غروی، ۱۳۸۴: ص ۲۸)

اطلاق «انس» بر انسان به دلیل وجود انس گرفتن او با دیگران برای ادامه زندگی اجتماعی است چرا که بدون برقرار کردن این ارتباط قادر به ادامه حیات مطلوب نخواهد بود. پس باید با هموعان خود «انس» بگیرد. ولی لفظ «انسان» با داشتن «الف و نون» زائد بر اصل ماده که «انس» است معنای «انس» ملکوتی و جبروتی را هم می‌گیرد. (همان: ۲۹) برای مثال، انس با خالق به دلیل اینکه در سرشت او متمکن شده است.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ فَطَّرَ اللّٰهُ النَّاسَ عَلَيْهَا (الروم / ۳۰) و انس با خدا نتیجه عمل به اوامر و احتراز از نواهی به علت متّصف شدن به صفات الهی است. بنابراین آیاتی که دارای مفاهیم دوستی خداوند متعال نسبت به انسان است، نشانی است از انس طبیعی انسان با خدای عالمیان:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ^۱ (آل عمران / ۳۰)

اطلاق نام‌های گوناگون

انسان به اعتبار صفاتی که بدان متّصف است، به ظاهر به نام‌های گوناگونی خوانده می‌شود. مدنی بالطبع است بنابراین با انسان‌های دیگر «انس» می‌گیرد، او را «انس»، انسان، آناس» می‌خوانند. و بر حسب فعلی که از او صادر می‌شود نیز نام‌های مختلف می‌گیرد: و به همین دلیل علت وجود عقل، «عاقل» است، به دلیل داشتن علم «عالم» است، به سبب خوردن و آشامیدن «آکل و شارب» است. اگر سوار باشد «راکب» و اگر پیاده باشد «راجل» است چنانچه گرسنه باشد «جائع» و در صورتی که سیر باشد

^۱ نک: آیات المائدة / ۱۱۹ / التوبة / ۱۰۰ / المجادلة / ۲۲ / البينة / ۸ / الفجر / ۲۷ تا ۳۰ / الانسان / ۸ و ۹ / البقره / ۱۹۵ / آل

عمران / ۱۲۴ / البقره / ۲۲۲ / آل عمران / ۵۷ / توبه / ۴ و ۷ / آل عمران / ۱۴۲ / آل عمران / ۱۵۹ / المائدة / ۴۲.

«شبعان». اگر تشنه باشد «عطشان» و اگر سیراب باشد «زَیان» در خواب او را «نائم» و در بیداری «یقظان» گویند و از این‌گونه است نام‌هایی چون: معلم، متعلم، خائن، هادم، مخدوم، ظالم، مظلوم، ضاحک، متکلم، ساکت، سامع، لاس، ناظر، متفکر، متخیل، ذاکر، ناسی، مؤمن، کافر، محسن، مفسد و جز آن. در اینجا نفس ناطقه انسان، همانی که می‌گوید «من» یا به او می‌گویند «تو» به تمامی نیروهایی که انسان مصدر آنهاست فرمان می‌دهد. بجز صادره‌های حسی و غیرارادی مثل وظایف قلب و رنجیدن و دور شدن از آتش و جز آن. بنابراین نفس آدمی تجلی و ظهور ندارد ولی همه جا و در همه اوقات می‌تواند تشحیذ و ترغیب و یا نهی و نفی کند.

نیست را بنمود هست آن محتشم هست را بنمود بر شکل عدم
 بحر را پوشید و کف کرد آشکار باد را پوشید و بنمودت غبار
 چون مناره خاک پیمان در هوا خاک از خود چون بر آید بر علا؟
 خاک را بینی به بالا ای علیل باد رانی جز به تعریف و دلیل
 کف همی بینی روانه آن طرف کف بی دریا ندارد منصرف
 کف به حس بینی و دریا از دلیل فکر پنهان، آشکارا قال و قیل^۱

(مثنوی، دفتر ۵: ص ۴۵۵)

بنابراین خداوند متعال انسان را در ذات پاک، منزّه آفرید. به او عقل داد و قرآن مجید را نازل کرد تا مسیر کفر از ایمان مشخص گردد و طریق نیک و بد به او نموده شود.

خالق متعال موجودی به نام «انسان» آفرید که آدمی جامع تمام نیروهای ظاهری و باطنی، مادی و معنوی، ملکی و ملکوتی است. خداوند متعال انسان را از اجزای مختلف و قوای متباین و متضاد ترکیب فرمود تا اینکه استعداد انواع مدرکات را داشته باشد اعم از معقولات، محسوسات، متخیلات و موهومات. آنگاه آلات و ادوات آنها را به وی عطا فرمود. او را ملهّم ساخت که حقایق مکنون را در عالم بشناسد و خواص آنها را تشخیص دهد و اصول علوم و قوانین صناعات و ابزارهای آنها را فهم نماید و به اسرار کائنات و

^۱. نک: مولوی، ۱۳۶۵، دفتر پنجم: ص ۴۵۷ در بیان معنای آیه: و هو معکم اینما کنتم.

سیر کمالی موجودات واقف گردد و جهان را مُسَخَّر خود سازد. آن چنان که در قرآن مجید آمده است:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَآسَاءٍ تُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ. (ابراهيم / ۳۲ تا ۳۴)

همه اینها برای آن است که انسان مظهر اسماء حسنی و خلیفه الله قرار گیرد و آنگاه بتواند صفات الهی را متجلی سازد. از این روست که تصویر جامعیت و مظهریت او به گونه داستان «آدم» نمود پیدا می کند.

و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (البقره / ۳۱)

بنابراین انسان جامع اضداد و مجمع کثرات است تا از این طریق بتواند تمام کثرتها را به سوی وحدت سوق دهد.

همین مضمون را مولوی در مثنوی آورده است:

نور و ظلمت، زشت و زیبا، نیک و بد تلخی و شیرینی و مقبول و رد
آن که از دم عالمی ویران کند وین جهان را آن که آبادان کند
نیک بنگر جز تو نبود هیچکس عامر و هادم تو می باشی و بس
آن که شیطان می پرستد آن تویی خود پرستی، زین سبب شیطان تویی
استعانت جوئی از رب العباد لیک نفس تو بود أم الفساد
تو گمان داری که دشمن بر در است غافل کان دائماً اندر بر است
حیف باشد که شوی شرالدواب مستحق لعنت و قهر و عذاب
می توانی مظهر رحمان شوی نخبه اندر عالم امکان شوی

(مولوی، ۱۳۶۵، دفتر ۵: ص ۲۱۶)

پیرامون واژه انسان و آدم

خَلَقَكُمْ مِّنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ (الاعراف / ۱۸۹)

هر صفت و خاصیتی که در طبیعت و ذات یک انسان متمکن باشد، به طور طبیعی در طبیعت تمام انسانها وجود دارد. خداوند متعال به اعتبار عقل و علم، قرآن مجید را برای بشر نازل فرمود و به همین جهت او را «خلیفه‌الله» خواند. پس مرادش از «آدم»، انسان است به حیث عقل و علم، اعم از عقل و علم فعلی یا هیولایی که بالقوه، آن هم نخستین مرتبه عقل و علم اوست. بنابراین تفاوتی در میان نخواهد بود اگر بگوییم مراد از «آدم»، «نوع» است یعنی اطلاق آن به همه آحاد بشر. یا آدم، انسان اولی است. حال هر صفت و یا خاصیتی خداوند متعال در وجود او نهاده باشد بالطبع در وجود ذریه او هم خواهد بود. چنانکه هر خاصیتی در هسته خرما باشد در خرما هم خواهد بود. اگر چه انسانها در ضعف و قدرت، نقص و کمال و صفات دیگر متفاوت باشند. پس مراد از «آدم» همان انسان اول است. هر آنچه در فطرت او بوده در فطرت همه انسانها وجود دارد.

به همین دلیل است که قرآن مجید «بنی آدم» را مخاطب خود قرار می‌دهد:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا

صراطُ مستقیم. (یس / ۶۱ و ۶۰)

یا بنی آدمَ لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ (اعراف / ۲۷)

یا بنی آدمَ اِنَّمَا یَاتِبْنٰکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقْضُوْنَ عَلَیْکُمْ اَیَاتِیْ ... (الاعراف / ۳۵)

یا بنی آدمَ خُذُوا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ (الاعراف / ۳۱)

وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ. (الاعراف / ۱۷۲)

وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاہُمْ فِی الْبَحْرِ وَ الْبَرِّ (الاسراء / ۷۲)

آیات مذکور به صراحت نشان می‌دهد که انسان‌ها از نسل آدم هستند. خطابات خداوندی متوجه تمامی افراد است. مزیت تکریم دارد. این نام بر انسان اول اطلاق شده و اطلاق عام به شمار می‌رود. خداوند از طریق قرآن مجید انسان را به اوج کمال مطلوب می‌رساند تا از سقوط مصون بماند و متخلّق به اخلاق الهی گردد و به لباس خلیفه‌الهی آراسته شود و در این صورت از مرتبه «احسن تقویم» به مقام «قاب قوسین» صعود کرده تا دچار هبوط در اسفل سافلین نگردد.

و در سوره اعراف که می‌فرماید: خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» منظور نفس واحده و حقیقت یگانه است. پس جفت او را آفرید و این جفت همان حقیقتی است که در هر فرد انسانی وجود دارد. نه یک ماهیت و حقیقت و نوع دیگر. و خداوند از آن «نفس واحده» که زن و مردند، زنان و مردان بسیار آفرید و می‌آفریند. این آیه و مشابه آن از آیات دیگر در قرآن مجید بیانگر این واقعیت است که حقیقت انسانی مرد و زن یکی است اگرچه از اصناف گوناگون و به رنگ‌ها و زبانهای مختلف باشند. بنابراین «نفس واحده» ماهیت و حقیقت انسان است نه اینکه مراد نفس آدم ابوالبشر باشد.

حالات انسان

در اینجا برای بررسی احوال و درونیات انسان به اختصار پیرامون داستان هابیل و قابیل بحث خواهیم کرد.^۱

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا، فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ، قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ^۲ (المائدة / ۲۷)

این داستان در حقیقت پیرامون احوال بشر است. زمان و مکان ندارد و در همه اعصار جاری است. آنچه انسان امروز را تهدید می‌کند و او را به سوی شقاوت و خسران سوق می‌دهد این است که گفتار و کردار عبادات او تهی از اخلاص باشد بلکه برای نیل به هدفی جز رسیدن به خدا باشد:

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ^۳ (الماعون / ۵ - ۴)
و اصولاً اقامه نماز برای همین خالص شدن است:

^۱ در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم نیاورده است، ولی مورخان و مفسران اسلامی آن دو را قابیل و هابیل خوانده‌اند. در حالیکه در تورات «قاین» آمده است: بنابراین قابیل غلط است. (تورات، سفر تکوین، باب چهارم، ص ۵)

^۲ و به راستی بخوان بر ایشان خبر دو پسر آدم را آنگاه که قربانی را پیش‌کش کردند، آنگاه از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (اولی) گفت: حتماً تو را به قتل می‌رسانم (دومی) گفت: جز این نیست که خداوند عمل پرهیزکاران را می‌پذیرد.

^۳ نک: الکهف / ۱۰۴ و طه / ۱۴.

انَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (العنکبوت / ۴۵)

پیرامون حالات انسان و نیت او در ادبیات فارسی بسیار بحث شده و بیشترین سخن مأخوذ از مفاهیم و مضامین قرآن مجید و نیل انسان به حقیقت و عدالت است. در روزگار باستان در نوروز و مهرگان بارعام می‌دادند و نخست مؤبد مؤبدان (قاضی‌القضاة) در مورد دعاوی اشخاص بر ملک به عدالت داوری می‌کرد و بیداد را گناهی بزرگ می‌شمرد. (جاحظ، ۱۹۱۴: ۱۶۳-۱۵۹) و نیز (طوسی، ۱۳۴۸: ۶۲-۶۰) و در قابوس‌نامه قابوس بن وشمگیر به پسرش، گیلانشاه چنین نصیحت می‌کند که: بیداد پسند مباش و همه کارها و سخن‌ها را به چشم داد ببین و به گوش داد شنو. پس بیداد را در دل راه مده که خانه ملکان دادگر دیر بماند و قدیمی گردد و خانه بیدادگران زود پست شود زیرا که داد، آبادانی بود و بیداد، ویرانی. (کیکاوس، ۱۳۵۲: ۲۲۷-۲۲۳) و در لطائف الحکمه آمده است که: عدل آن باشد که رعایا را در حقوق با یکدیگر برابرکنند... اگر کسی را بر وی حقی متوجه شود به ادای آن قیام نماید و روا ندارد که به هیچ وجه از جناب وی بر هیچ کس از رعایا ظلم و حیف برود.

(ارموی، ۱۳۵۱: ۲۶۲-۲۳۵)

امام محمد غزالی در لشکرگاه تروغ (خراسان) سلطان سنجر سلجوقی را به صراحت نصیحت‌ها کرد (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۵-۱۱). خداوند در قرآن مجید می‌فرماید که رعایت عدالت حتی اگر به زیان شما و یا پدر و مادر و خویشان باشد واجب است. (نساء / ۱۳۵). امروز وقتی از فیلسوف نامدار انگلیسی فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) سخن می‌رود ناجوانمردی تاریخی او فرانظر می‌آید چرا که چهره خوبی از خود به جا نگذاشته است: او برای جلب نظر الیزابت، ملکه انگلستان، نسبت به مخدوم خویش «اسکس» نهایت ناجوانمردی را از خود نشان داد و شعار خویش را افتخاردرخوش خدمتی می‌دانست. (آندره کرسون، بی تا / ۱۰-۱)

قرآن مجید، انسان را به خیر و صلاح دعوت می‌کند و می‌فرماید: «و باید بعضی از شما، مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند و به کارهای نیک دستور دهند و از کارهای ناپسند بازدارند و اینان رستگارند». (آل عمران / ۱۰۴)

ابوحامد محمد غزالی در مورد نیت خالص در کتاب احیاء علوم‌الدین ماجرای را نقل می‌کند که «عابدی خدای را می‌پرستید مدتی دراز، پس قومی بیامدند و گفتند این‌جا

جماعتی‌اند که بدون خدای درختی را می‌پرستند. او به سبب آن در خشم شد و تبر بر دوش نهاد و قصد درخت کرد تا آن را ببرد. پس ابلیس درصورت پیری پیش وی آمد و گفت: رحمک‌الله کجا می‌روی؟ گفت می‌خواهم این درخت را ببرم. گفت: تو را بدان چه کار؟

عبادت خود و مشغولی به نفس خود بگذاشته‌ای و به غیر آن پرداخته‌ای، گفت: این از عبادت من است. گفت من تو را نگذارم که ببری. پس با وی جنگ کرد و عابد او را بگرفت و بر زمین زد و بر سینه او بنشست. ابلیس گفت: مرا بگذار تا کلمه‌ای بر تو تقریر کنم. آنگاه از سینه او برخاست. ابلیس او را گفت: خدای این... بر تو فریضه نگردانیده و تو آن را نمی‌پرستی... و خدای تعالی را پیغامبرانند در زمین، اگر خواهد ایشان را... بفرماید تا آن را ببرند. عابد گفت: مرا از بریدن آن چاره نیست. پس با او قتال کرد و عابد او را بینداخت و بر سینه او نشست. ابلیس گفت: آیا کاری از این بهتر پیشنهاد بکنم: پرسید آن چیست؟ گفت: مرا بگذار تا بگویم. پس او را بگذاشت. ابلیس گفت تو مردی درویشی و چیزی نداری شاید که دوست داری از مردمان بی‌نیاز شوی؟ گفت آری - گفت: هرشبی نزدیک سر تو دو دینار می‌نهم. چون بامدادان برخیزی آن بردار و بکار بند. عابد پذیرفت. بامدادان دو دینار نزدیک سر خود یافت. روز سوم وجهی نبود. ناراحت شد. تبر برداشت و به راه افتاد. ابلیس او را دید. گفت نگذارم تا درخت ببری. عابد دست سوی او بردتا او را بگیرد. ابلیس او را گرفت و بر زمین زد. پرسید علت چیست که مرتبه نخست من پیروز شدم، و حالا تو. ابلیس گفت: مرتبه اول خشمت برای خدا بود و تو برای خدا نیت کرده بودی که کاری انجام دهی آن بود که غلبه کردی و خدای عزوجل مرا مسخر توگرداند و این بار برای نفس خود و دینار در خشم شدی. (غزالی، ۱۳۵۹: صص ۱۰۵۱-۱۰۴۹)

این داستان یادآور یک حدیث است:

انما الاعمال بالنیات (تهذیب/ وافی، باب نية العبادة: ۷۱)

مولوی قصد و نیت را در مسیر یک تمثیل قرار می‌دهد:

هر دو گون زنبور خوردند از محل لیک شد زین نیش وزان دیگر غسل
 هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب
 هر دو نسی خوردند آب از آبخور این یکی خالی و آن پراز شکر...

این خورد گردد پلیدی زو جدا / وان خورد گردد همه نور خدا
این خورد زاید همه بُخل و حسد / وان خورد آید همه حُبِّ أَحَد
این زمین پاک و ان شوره است و بد / این فرشته پاک، وان دیو است و دَد
هر دو صورت گر بهم ماند رواست / آب تلخ و آب شیرین را صفاست

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر اول / ۸)

از پیامبر اعظم صلی الله علیه و سلم روایت شده است که: تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ تَعَالَى
(جرجانی، ۱۳۴۳: ۳۱۱)

از توجّه خداوند در قرآن مجید به انسان، خالص گردانیدن خود برای دین خداست.

اللَّهِ الدِّينَ الْخَالِصُ (الزمر / ۳)

قُلْ أَنِي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (الزمر / ۱۱)

قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي (الزمر / ۱۴)

مولوی انسانهای به ظاهر مشفق و در باطن مغرض را در مثنوی تصویر می‌کند:

صد هزاران مکر در حیوان چو هست / چون بود مکر بشر کو مهتر است
مصحفی در کف چو زین العابدین / خنجری پُر زهر اندر آستین
گویدت خندان که ای مولای من / دل او با بلی پر سحر و فن
زهر قاتل صورتش شهد است و شیر / هین مرو بی صحبت پیر خبیر
جمله لذات هوی مکر است و زرق / سورتاریکی است گرد نور برق

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر ۳ / ۵۲)

اگر چه بیت‌های یاد شده پیرامون دو فرزند آدم (قاین و هابیل) است ولی مراد بیان چیزی است که منشاء اختلافات و قتل نفوس بشر است.

صفات حق تعالی در انسان

جامع مجموع اسما آدم است / بلکه آدم، روح پاک عالم است

وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا (الاعراف / ۱۸۰)

یکی از مباحث این تحقیق چگونگی نیل انسان و سیر کمال او به مراتب خلیفه الهی است.

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

انسان در حقیقت زمانی لقب خلیفه الهی را می‌گیرد که واجد صفات حضرت خداوندی باشد.

آدمی را او به خویش آسما نمود دیگران ز آدم اسما می‌گشود
آب خواه، از جو به جو خواه از سبو کاین سبو را هم مدد باشد ز جو
نور خواه، از مه طلب خواهی ز خور نور مه هم ز آفتاب است ای پسر

(مولوی، ۱۳۶۵، دفتر اول/ ۸۶)

از جمله صفات توحیدی برای رسیدن انسان به مقام خلیفه الهی این است که احد در خصوص خداوند به معنای وجودی است و ثانی و دوم ندارد و از صفات ذات است.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (الاحلاص / ۱)

و آیه زیر:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ (الاحزاب / ۴۰)

در شصت و چهار آیه‌یی که واژه احد در آنها استعمال شده، فقط یک آیه متضمن این وصف برای خالق گیتی است که او را به یکتایی و بی‌همتایی ستوده است.

ولی «الواحد» در بیست و دو آیه از سی آیه به ذات حضرت باری تعالی اختصاص یافته و ایمان او را لازمه نفی شرک و بت پرستی و کفر دانسته است. واحد منبع یگانگی فیض الهی است که به سوی مخلوق جریان می‌یابد.

انسان به هر اندازه که به صفات خداوندی متصف شود به همان اندازه به خالق نزدیک شده است. گل سرسبد صفات الهی، توحید است. در مورد بقیه صفات باید متذکر شد که هر صفتی در وجود حق تعالی، جزو ذات است در حالیکه در انسان، غرض به حساب می‌آید. برای مثال: «اللَّهُ عَالِمٌ» علم خداوند، ذاتی است ولی علم در انسان، اکتسابی و غرضی است.

نتیجه

- ۱- در قرآن مجید وقتی سخن از انسان به میان می‌آید نوع انسان در نظر است.
- ۲- زن و مرد از نظر مراتب انسانی هیچ‌گونه تفاوتی با یکدیگر ندارند.
- ۳- انسان به اعتبار زندگی اجتماعی با دیگران انس می‌گیرد و زندگی اجتماعی خود را ادامه می‌دهد.
- ۴- آیاتی که در قرآن مجید دارای مفاهیم دوستی خداوند متعال نسبت به انسان است؛ نشانی از انس طبیعی و ذاتی با خدای بزرگ دارد.
- ۵- خداوند متعال انسان را از اجزای مختلف و قوای متباین و متضاد ترکیب فرمود تا اینکه استعداد نوع مُدرکات را داشته باشد، اعم از معقولات، محسوسات، متخیلات و موهومات.
- ۶- انسان جامع اضداد و مجمع کثرات است تا از این طریق بتواند تمام کثرت را به سوی وحدت سوق دهد.
- ۷- مولوی در مثنوی و نظامی در آثار خود به آنچه در قرآن مجید در ارتباط با انسان آمده توجه و تأمل داشته و بنای سخنشان پیرامون انسان بر اساس آیات کریمه قرآن مجید می‌باشد.

فهرست منابع

- قرآن مجید، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.
- منتبتی، دیوان، چاپ بیروت، مرکز اشقافی‌اللبناتی، ج ۲، ص ۳۷۰ (به جای عیب‌شیی‌ن).
- جاحظ، ۱۹۱۴، کتاب التاج، تصحیح احمد زکی پاشا، قاهره.
- حافظ، ۱۳۶۷، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات زوآر.
- نظام‌الملک طوسی، ۱۳۴۸، سیاست‌نامه، تصحیح دکتر جعفر شعار، تهران (کتابهای جیبی).
- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۵۲، قابوس‌نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
- سراج‌الدین محمود ارموی، ۱۳۵۱، لطایف‌الحکمة، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ابوحماد محمد غزالی، ۱۳۳۳، فضائل الانام من رسائل حجت‌الاسلام، تصحیح علی مؤید ثابتی، تهران.
- کرسون، اندره، بی‌تا، فرانسیس بیکن، ترجمه کاظم عمادی، تهران، صفی‌علیشاه.
- ابوحماد محمد غزالی، ۱۳۵۹، احیاء علوم‌الدین، از مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش سیدحسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ، ج ۸.
- جرجانی، میرسید شریف، ۱۳۴۳، کتاب تعریفات، کتابفروشی اسلامی.
- وافی، تهذیب، باب نية العبادة، ص ۷۱، چاپ سنگی.
- رضایی، محمد، ۱۳۶۰، واژه‌های قرآنی، انتشارات مفید.
- رومی، مولانا جلال‌الدین، ۱۳۶۵، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد آبن نیکلسون، انتشارات مولی.
- نظامی گنجوی، خمسه، بی‌تا، به دستور وزارت فرهنگ، به تصحیح وحید دستگردی، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- موسوی غروی، سیدمحمدجواد، ۱۳۸۴، آدم از نظر قرآن، ترجمه دکتر سیدعلی اصغر غروی، انتشارات مهارت.